

هنر و هنرمند در نامه ورجاوند

جستاری در اندیشه فردوسی پیرامون هنر و هنرمند

● سعید رضا بیات



هر آنکس که جوید همی برتری
هنرها بیاید بدین داوری
ج ۶ ص ۱۳۴

چنان دان که کس بی هنر در جهان
نجوید بخیره نشست مهان
ج ۷ ص ۱۶۹

نزد فردوسی آموختن هنرها و از جمله «دبیری» که
از ارجمندترین و هنری‌ترین پیشه‌هاست، جوان را، از
افکنندگی به جایگاهی والا و در خور می‌کشاند، تا آنجا
که هنرمند می‌تواند حتی، راهنما و به نیکی آورنده‌ی
شاه هم گردد:

دبیری است از پیشه‌ها ارجمند
وزو مرد افکنده گردد بلند
چو با آلت و رای باشد دبیر
نشیند بر پادشا ناگزیر
خرمند باید که باشد دبیر
همان بردبار و سخن یاد گیر
هشیوار و سازنده‌ی پادشا
زبان خامش از بد به تن پارسا

«علم، معرفت، دانش، فضل، فضیلت و کمال و...»^(۱)
معنی شده است. این واژه در شاهنامه دارای چندین
معنی دیگر نیز هست و می‌نمایاند که، واژه‌ی هنر از دید
فردوسی، مفهومی گسترده‌تر از علم و دانش دارد.
آنسان که می‌توان گفت، در باور آن بزرگمرد، هر
دانشی، هنر به شمار می‌رود، اما هر هنری به ناچار، علم
و دانش، نتواند بود.

«هنر» از بنیادهای نهادین مهین نامه باستان است و
فردوسی، از «آنچه که ایزد بداده است» چیزی را،
گرامی‌تر از آن نمی‌انگارد، مگر خرد را، که این دو نیز
در بایست همدند و در پیوند با یکدیگر است که ارج و
ارزش آنها هویدا می‌گردد:

هنر باید و گوهر نامدار
خرد یار و فرهنگ آموزگار
چو این چار گوهر بجای آورد
دلاور شود بر و پای آورد.
ج ۲ ص ۲۲۴

در جای‌جای پهنه‌ی پهناور شاهنامه، هنرمند هر جا که
می‌رود «قدر می‌بیند و بر صدر می‌نشیند»^(۲) چه، هنر
مایه‌ی برتری صاحب هنر است.^(۳)

هنر نزد ایرانیان است و بس
نگیرند شیر زبان را به کس^(۴)
راست آن است که، اندیشه‌ی بزرگ سخندان
سخن پارسی، در بسیاری از زمینه‌ها، آنگونه که باید،
کاویده و شناسانیده نشده است. از پندارهای گران‌ارز
آن هنری‌مرد، یکی هم ژرف اندیشی، پیرامون هنر و
هنرمند است، که از بند بند شاهنامه رخ می‌نمایاند.
هنر آفرینی فردوسی تا به اندازه‌ای است که
پیوسته ادب دانان و پژوهشگران نامه‌ی ورجاوند را به
سوی خود کشانیده است و آنان را از پرداختن بدانچه
که، آن فرزانه در ارج و بزرگداشت هنر و هنرمند
سروده، به بیراه کشانیده است.
آنچه در پی خواهد آمد، گزارشی است که
می‌خواهد، تنها به گنجایش کوزه‌ای، از سرچشمه‌ی
پاک و زلال اندیشه‌ی استادان استاد، برگرفته باشد
و گرنه، سخن گفتن از هنرمند و هنردر توان این بی‌هنر
نیست.

نیز در سرآغاز سخن، باید یادآوری کنم که در این
پژوهش، پرداختن به هنر ویژه‌ای مراد نیست، بلکه هنر
را در معنی فراگیرنده و همگانی آن بر خواهیم رسید.
«هنر» (hunar) در پهلوی «hunar» در فرهنگنامه به:

چو با این هنرها شود نزد شاه
 نباشد نشستن مگر پیش گاه
 ج ۶ ص ۱۴۵

در ایران باستان داشتن هنر، کارمایه‌ی راهبایی به
 دربار شاهان بوده و در گمان فردوسی، «هنر» آن کشتی
 است که جوینده را به سرای شاه‌ی می‌رساند:
 در پادشا همچو دریا شمر
 پرستنده سلاح و کشتی هنر
 سخن لنگرو بادبانش خرد
 نه دریا خردمند چون بگذرد
 همان بادبان را کند مایه‌دار
 که هم مایه‌دار است و هم سایه‌دار
 کسی کو ندارد هنر با خرد
 سزد دگر در پادشا نسه‌برد
 ج ۶ ص ۱۴۷

و بالاتر از آن، داشتن هنر در گزینش شاهان نیز مدنظر
 گرفته می‌شده است. نمونه‌ی آن داستان دو برادر
 ناتنی «طلحنده» Talhand و «گو» Gav است که در
 شاهنامه آمده. این دو برادر که از مادری یکی هستند، پس
 از مرگ پدران خود یعنی «مای» Māy و «جمهور»
 Jomhūr برای گزیده شدن به شاهی، سوی مادر
 می‌شتابند. مادر که خود زنی است «هنرمند و با دانش و
 بی‌گزند» در پاسخ پسران:
 چنین گفت مادر به هر دو پسر
 که تا از شما با که یابم هنر
 هنرمندی و رای و پرهیز و دین
 زبان چرب و جوینده‌ی آفرین
 ج ۶ ص ۲۰۳

در شاهنامه بارها و بارها به روشنی و آشکاری بر
 شرط هنرور بودن شهریار، پای فشاری شده است.
 گویی سخن خود فردوسی است که از زبان «بهرام»
 جاری می‌گردد:
 هنر بهتر از گوهر نامدار
 هنرمند باید تن شهریار
 ج ۷ ص ۲۲

آفریننده‌ی شاهنامه را بیم، از فرا آمدن روزگاری
 است، که در آن، بی‌هنرانی که جای دل، سنگ خارا به
 سینه دارند بر تخت شاهی تکیه زنند. تحقق این
 نگرانی را سردار سپاه ایران «رستم فرخزاد» پیشگویی
 می‌کند:

کشاورز جنگی شود بی‌هنر
 نژاد و گهر کمتر آید به بر
 نهان بدتر از آشکارا شود
 دل شاهشان سنگ خارا شود
 شود بنده بی‌هنر شهریار
 نژاد و بزرگی نیاید بکار
 ج ۷ ص ۲۱۹ و ۲۲۰

در سده‌های چهارم پنجم، یعنی به روزگاری که
 فردوسی می‌زیست، نازش و فخر به خاندانها و
 نگاهداشت انساب و اثبات شرف نسبی، در میان
 ایرانیان رواج بسیار می‌داشته است. به ویژه رعایت
 نسب برای شاهان و سران کشوری، ناگزیر می‌بوده
 است. به عنوان مثال سامانیان ادعا می‌کردند که
 خویشاوندی ایشان، به بهرام چوبین و از او به منوچهر
 پادشاه پیشدادی می‌رسد.^(۵) یا پسران بویه‌ی ماهیگیر،
 پس از رسیدن به سلطنت، با جعل نسبنامه، نژاد خویش
 را به بهرام گور، می‌رساندند.^(۶) این کار به اندازه‌ای

همه‌ی هنرها را، از خود در خویشتن می‌بیند، و همین
 خودبینی، قره‌ایزدی را، از او دور می‌کند، بگونه‌ای که
 سرانجام از «ضحاک» پسر «مرداس» Merdās نازی
 شکست می‌خورد و به دستور هومو، با آزه به دو نیم
 می‌شود. خودستایی جشید را از شاهنامه می‌آوریم:
 چنین گفت با سالخورده مهان
 که جز خویشتن را ندانم جهان
 هنر در جهان از من آمد پدید
 چو من نامور تخت شاهی ندید
 جهان را بخوبی من آراستم
 چنلن است گیتی کجا خواستم
 خور و خواب و آرامتان از من است
 همان کوشش و کامتان از من است
 بزرگی و دیهیم و شاهی مراست
 که گوید که جز من کسی پادشاست
 همه موبدان سر فکنده نگون
 چرا کس نیارست گفتن نه چون
 چو این گفته شد فریزدان از اوی
 بگشت و جهان شد پر از گفتگوی
 ج ۱ ص ۲۷

اکنون می‌خواهیم بدانیم، مراد فردوسی از هنر، که
 آن را این همه ارجمند می‌دارد و بالاتر از آن حتی قره
 ایزدی می‌ندارد چیست؟
 هنر مردمی باشد و راستی
 ز کزئی بود کئی و کاستی^(۷)
 ج ۳ ص ۸۶

دانستیم که نزد وی هنر چیزی نیست، جز مردمی و
 راستی، نیز باید دانست که در گیتی جز هنر مردمی به
 یادگار نخواهد ماند:
 جهان یادگار است و ما رفتی
 به گیتی نماند بجز مردمی
 شاهنامه چاپ مسکو، ج ۶، ص ۲۹۸، بیت ۱۲۹۴^(۸)
 و مگر نه این است که راز ماندگاری و جاودانگی خود
 شاهنامه هم، در هنرورهای فردوسی نهفته است:
 بماناد تا جاودان این گهر
 هنرمند و با دانش و دادگر
 نباشد جهان بر کسی پایدار
 همه نام نیکو بود یادگار
 ج ۵ ص ۱۳۵

آری، هنرمند هم، مانند هر بی‌هنری، رفتنی است.
 آنچه در این سنجی سرای می‌ماند، نام است و هنر.
 پس باید، هنرها آموخت:
 هنرمند با مردم بی‌هنر
 بفرجام هم خاک دارد بسر
 ج ۷ ص ۶

هنرجوی و تیمار بیشی مخور
 که گیتی سنج است و ما برگذر
 ج ۶ ص ۱۲۸

نمود و بازتاب سیاست و کشورداری بر هنر نیز،
 چیزی نیست که از نهان بینی پیر خرد پیشه‌ما، به دور
 مانده باشد. در نظر او، حکومت‌های «بنفرین»، شوره‌زار
 نی هستند که در آنها، گل‌های رنگارنگ هنر نمی‌روید.
 او بیدار را، باد خزان گلستان هنر می‌بندارد. از همین
 روست که، پادشاهی بد منشائی چون ضحاک،
 ره آوردی جز زبونی هنر ندارند:
 هنر خوار شد، جادویی ارجمند
 نهان راستی، آشکارا گزند

بالا گرفته بود که حتی غلامان تازه به دوران رسیده‌ی
 ترك سلجوقی هم، با جعل نسب نژاد خود به افراسیاب
 می‌رساندند و بر آن می‌بالیدند.^(۷) اما در همان روزگار،
 پیر فرزانه‌ی ادب فارسی را اندیشه‌ای، جز این
 پنداشتها بود. در باور وی می‌باید نخست، «هنری» شد،
 سپس سزاواری نشستن بر تخت و گاه را داشت. وی
 شاهانی را که در پاسخ پرسندگان از هنر، نشان از نژاد
 خویش می‌دادند، به تازیانه‌ی سرزنش می‌کوبد و بر
 زبان شخص دانای شاهنامه، «بودرجمهر» می‌نهد که:
 وگر تخت جویی هنر بایدت
 چو سبزی دهد شاخ بر بایدت
 چو پرسند پرسندگان از هنر
 نشاید که پاسخ دهی از گهر
 ج ۶ ص ۱۳۴

آشکار است که در بیت اخیر، به ویژه در گزینش
 واژه‌ی «گهر» شگردی استادانه به کار رفته است، زیرا
 بنا بر نوشته «عبدالحسین نوشین» این واژه در
 شاهنامه، دست کم در سه معنی: «سرشت، نژاد و
 سنگهای گرانبها» به کار رفته است.^(۸) بدین روی
 دامنه‌ی سخن فردوسی، آنانی را هم که هنر را با
 خواسته و پول می‌سنجند نیز تواند دربر گرفت.
 ونباله‌ی سخن استاد را بی‌بگیریم:
 گهر بی‌هنر ناپسند است و خوار
 بر این داستان زد یکی شهریار
 که گر گل نبوید ز رنگش مگوی
 کز آتش نجوید کسی آب جوی
 ج ۶ ص ۱۳۴

سخن سالار توس، بارها و بارها، برتری «هنر» بر
 «گهر» را فریاد می‌آورد.^(۹) افراسیاب پس از شنیدن
 سخنانی از یهلوانیها و دلاورهای سهراب، در سخنی
 کوتاه گوید:
 سخن زین درازی چه باید کشید
 هنر برتر از گوهر آمد پدید
 ج ۲ ص ۴۶

او به هیچ روی و رأی، نژادگی را بسته نمی‌داند.
 می‌باید از «هنر»ها بهره‌ور بود:
 هنر باید از مرد مهتر نژاد
 کفی راد بایید دلی پسر ز داد
 ج ۴ ص ۳۰۷

در شاهنامه، دادار دادگر، تنها صاحب و خداوند
 هنر است:
 چنین گفت کسای داور دادگر
 خداوند پاکي و هوش و هنر
 ج ۴ ص ۲۵۶

اوست که پرتوی از هنر خود بر آن که بخواهد
 ارزانی می‌دارد. پس هنرمند هم می‌باید هنر خود از او
 بداند:
 همی گفت کسای داور دادگر
 تو دادی مرا زور و هوش و هنر
 ج ۴ ص ۲۴۹

هنر چنانچه پیوند خود را از سرچشمه‌ی خویش،
 یعنی آفریدگار بگسلد به شکست خواهد انجامید:
 هنر چون نیوست با کردگار
 شکست اندر آورد و برست کار
 ج ۱ ص ۲۸

در داستان پادشاهی «جمشید» آمده است، هنگامی
 که وی خود را، فرمانروایی بی‌مانند، می‌بیند،
 خودبسنده‌ی به اندازه‌ای بر او چیره می‌گردد که وی،

شده بر بدی دست دیوان دراز
ز نیکی نبودی سخن جز به راز
ج ۱ ص ۳۵
فردوسی هنر را جامه ای می داند که بر قامت ناساز
بیدادگران دوخته نشده است:

منش هست و فرهنگ و رای و هنر
ندارد هنر شاه بیدادگر
ج ۵ ص ۲۴۷

فردوسی دستیابی بر هنر را از سه راه ممکن
می داند، نخستین آن، از راه «گهر» یا سرشت است که
از تابش فرآبزدی است. تافتن فر بر کسی، باز بسته ی
پاک جانی اوست و بدگهر و بدسرشت، هرگز بدان
دست نمی یازند. دود دیگر از راه وراثت و نژاد است.
نژاد در شاهنامه به معنی تخمه و دودمان است و پیوند
«پدر - فرزندی» را می رساند و بس. سومین آن، از
طریق آموزش است که نیازمند کوشش و تلاشی بسیار
می باشد. این سه روش، وابسته به هم و به گفته ی پیر
پاک رای، هر سه «ببند اندر» هستند:

سزد گر گمانی بری بر سه چیز
کزین سه گذشته چه چیز است نیز
هنر با نژاد است و با گوهر است
سه چیز است و هر سه ببند اندر است
هنر کی بود تا نباشد گهر
نژاده کسی دیده ای بی هنر
گهر آنکه از فر یزدان بود
نیازد ببد دست و بد نشنود
نژاد آنکه باشد ز تخم پدر
سزد کاید از تخم پاکیزه بر
هنر آنکه آموزی از هر کسی
بکوشی و پیچی ز رنجش بسی
از این هر سه گوهر بود مایه دار
که زیبا بود خلعت کردگار
ج ۲ ص ۲۰۸

آقای مصطفی رحیمی در نوشته هایی که زیر نام:
«برتر از شاه» و «نام خدا و انسان» درباره ی شاهنامه به
چاپ رسانیده است، می نویسد: «شاهان به گوهر خود
می نازند و پهلوانان (که فردوسی در بازآفرینی آنان
سهم عمده ای دارد) به هنر خود»^(۱۳) و باز گفته است
که: «نزد بزرگان دو چیز اهمیت خاص دارد، گهر و هنر.
گهر خاص شاهان است و هنر فضیلت سران... و رستم
به اتفاق با غیر اتفاق از گهر هیچ بهره ای ندارد»^(۱۴) و
سپس در استوار داشت اینکه: «رستم از نژاد بی بهره
بوده است»، کوشیده اند.

سخن ایشان به گمان نگارنده نادرست است.
اشتباه ایشان آن است که گهر (نژاد) را که در نظر
فردوسی خود یکی از سه پایه و ستون سازنده ی هنر
است، از آن جدا کرده و آنچه را که فردوسی به
«بند اندر» کرده بوده گسیخته است. اگر گفته ی ایشان
را بپذیریم که رستم از گهر (نژاد) بهره ای ندارد،
ناخواسته پذیرفته ایم که رستم را هنری نیست. زیرا نزد
فردوسی «هنر با نژاد است و با گوهر است». اشتباه

دیگر ایشان آن است که معنی «نژاد» را در شاهنامه در
نیافته و با مختص کردن آن برای شاهان نظر خود را
جای اندیشه ی فردوسی نهاده اند. سخن به روشنی
بیشتر بگویم، نژادگی در رای فردوسی، از تخمه ی
شاهان بودن نیست. از تخمه ی پدر بودن و از تخم
پاکیزه بودن است بیشتر هم آمد که:

در شاهنامه دستان زحمتکش و پینه

بسته سالخورد گوژپشت کاوه آهنگر است که بساط شاهنشاهی ضحاک

ماردوش را درمی نوردد.

سختیها و دشواریهایی که در راه آموختن هنرها وجود دارد،

به مانند سنگ محکی است که عیار جوان هنرجو را می سنجد، باید آزمایشها را پشت سر

گذاشت تا سزاوار نام هنرمند شد.

هنر عیب گردد چو برگشت هور

زبیرن فزون بود هومان به زور
از شاهنامه چاپ مسکو ج ۵ صفحه ۱۳۰ بیت ۲۷۷
در شاهنامه بارها پیش می آید که بخت همساز بی هنران
باشد:

یکی بی هنر خفته بر تخت بخت
همی گل فشاند بر او بر درخت
ج ۶ ص ۱۳۰

اما کار و تلاش برنامه ی نامور، پرتویی تابناکتر از
«بخت» دارد. پهلوانان شاهنامه همه سرمشق کوشش و
تلاشند و شاهنامه خود نیز بار و بر تلاش ورنجی سی
ساله است. فردوسی حال مردی سست و تنبل را که
بدبختی و بی هنری خود را تنها از چشم روزگار
می بیند، این گونه تصویر می کند^(۱۵):

چو بد خو شود مرد درویش و خوار
همی بسپند آن از بد روزگار
همه کاره بیکار و نالان زبخت
نه رای و نه دانش نه زیبای تخت
وگر باز گیرند از او خواسته

شود جان و مفرز و دلش کاسته
نه چیز و نه دانش نه رای و هنر
نه دین و نه خشنودی دادگر
ج ۵ ص ۲۱۱

فردوسی در بخشی از شاهنامه، که پیرامون «وام»
گرفتن نوشیروان از یک بازرگان، سروده است، آشکار
می سازد که در روزگار وی، فراگیری دانشها و هنرها
تنها بهره ی درباریان و سران حکومتی است. بازرگان
موزه فروشی (کفشگر) در برابر وامی که به
«نوشیروان» می دهد از او خواهش می کند تا بگذارد
فرزند او نیز بتواند به فراگیری دانشها و هنرها
بپردازد، اما پاسخ خشمگانه ی شاه درخواست او را
رد می کند، زیرا:

چو بازرگان بچه گردد دبیر
هنرمند و با دانش و یادگیر
چو فرزند ما برنشیند به تخت
دبیری بپایندش پیروز بخت
هنر باید از مرد موزه فروش

سپارد بدو چشم بینا و گوش
ج ۶ ص ۲۶۰

این داستان، جایگاه والای هنر، در اندیشه ی
فردوسی را، بیش از پیش، نمودار می کند. شاه از
هنرآموزی فرزند پیشه وران جلوگیری می کند، چون

نژاد آنکه باشد ز تخم پدر

سزد کاید از تخم پاکیزه بر
بدین روی است که برخلاف گفته ی پژوهشگر
ارجمند شاهنامه آقای رحیمی، پهلوانان شاهنامه هم،
به نژاد و پاکزادی خود بالیده و فراوان هم بالیده اند،
نمونه رای، تنها به آوردن سخن رستم بسنده می نمایم:
هنر بین و این نامور گوهرم

که از تخمه ی سام گند آورم
ج ۴ ص ۳۰۷

می افزایم، این شاهان بودند که نژادگی را در
شاهزادگی می دانستند، نه فردوسی و همانگونه که در
پیش نیز، سخن رفت، فردوسی همواره آنان را بدین
سبب نکوهش کرده است. در گمان فردوسی،
«نژاده ای بی هنر» وجود ندارد، گرچه شاهزاده
باشد^(۱۶). از زبان بوذرجمهر خردمند بشنوید که به
انوشیروان می گوید:

گهر بی هنر زار و خوار است و سست
بفرهنگ باشد روان تندرست
ج ۶ ص ۱۸۷

سخن در بیراهه رانیدیم به گفتگو از هنر برگردیم.
هنر می باید در زندگی هنرمند، نمود کاری و عملی
داشته باشد، زیرا که: «هنرها سراسر به گفتار نیست»
بلکه در کردار هم بایستی راستی و هنر، پیشه کرد،
به خنجر چگرگاه او برشکافت

هنر باید از کار کردن نه لاف
ج ۳ ص ۱۲۹

به گفتار خوب از هنر خواستی
به کردار پیدا کن آن راستی
ج ۶ ص ۱۳۳

در شاهنامه تنها به کوشش نمی توان همای هنر را
فرا چنگ آورد، بلکه بخت و گردش سپهر هم باید
سازگاری کند. از بوذرجمهر پرسیده می شود:

بزرگی به کوشش بود یا به بخت
که یابد جهاندار از او تاج و تخت
چنین داد پاسخ که بخت و هنر
چنانند چون جفت با یکدگر
چنانچون تن و جان که یازند و جفت
تسومند پیدا و جان در نهفت
ج ۶ ص ۱۸۸

بخت که بر کسی پُشت کرد، هنرهای وی همه آهو
می نمایاند^(۱۷):

روشن‌ترین ستاره هنرهای رزمی در آسمان بی‌مرز شاهنامه است که از هوش و خرد نیز بهره فراوان دارد.

هنر از بنیادهای نهادین مهین نامه باستان است و فردوسی

از آنچه که ایزد بداده است، چیزی را، گرامی‌تر از آن نمی‌انگارد، مگر خرد را، که این دو نیز در بایست همنند و در پیوند با یکدیگر است که ارج و ارزش آنها هویدا می‌گردد.

می‌خواهد هنگامی که فرزندش بر تخت نشست، چشم و گوش بر دهن بچه بازگانی که شاید در آینده، دبیری هنرمند گردد، نداشته باشد و خود را کمتر از او نبیند^(۱۶). «ی - ا - برتلس» پیرامون این داستان، بنادرست و دور از داد، به داوری می‌پردازد و در کتاب خویش می‌آورد: «در منظومه به کشاورزان و پیشه‌وران هیچ توجهی نشده است و اگر هم سخنی از آنان می‌آید، یا از روی کبر است و یا با ریشخند همراه است. شاهنامه با نامش همخوان است، در آن تنها از شاهان به تفصیل سخن می‌رود»^(۱۷). ما وجود این داستان را دلیل بر توجه فردوسی به پیشه‌وران و در دنباله ستم ستیزی او همانند سراسر شاهنامه می‌دانیم و بر این گمانیم که «برتلس» سخن «نوشیروان» را سخن سخن سالار پنداشته است. در حال، داوری او بدانجا می‌انجامد که: «شاهنامه» را نامه‌ی شاهان می‌انگارد، اما حرف آخر ما این است که: «شاهنامه» شاه نامه‌هاست. شاهنامه، شناسنامه‌ی شرافت شهر ایرانیان و تاریخ حماسه آفرینی آنان، در برابر سياهكاريهاست. شاهنامه:

ستمنامه‌ی عزل شاهان بود

چو درد دل بیگناهان بود

ج ۵ ص ۱۳۵

آری در شاهنامه دستان زحمتکش و پینه بسته‌ی سالخورده گوزیش، کاوه آهنگر است که بساط شاهنشاهی ضحاک مار دوش را در می‌نوردد. بگذریم، هنرهایی را که پیر پارسای دری در شاهنامه از آنها نام می‌برد، از سه گونه بیش نیستند.

یکمین آنها، هنرهای رزمی است، دویمین، هنرهای رزمی و سدبگر هنر کشورداری و هنرهای وابسته به آن است. هنگامی که «کیکاویوس» پسر خود «سیاوش» را برای آموزش هنرها، به دست رستم می‌سپارد، جهان پهلوان، هرسه دسته از هنرهای نامبرده را که دانستن آنها، بربك شاهزاده بایسته است، بدو می‌آموزد:

سواری و تیر و کمان و کمند

عنان در کب و چه و چون و چند

نشستگه و مجلس و میگسار

همان بازو شاهین و یوز و شکار

زداد و زبیداد و تخت و کلاه

سخن گفتن و رزم و راندن سپاه

هنرها بیاموختش سر به سر

بسی رنج برداشت کامد به بر

ج ۲، ص ۱۰۱

جنگاوری او دچار شگفتی می‌گردد:

شگفت آمدش گفت از ایران سپاه

چنین دختر آید به آوردگاه

ج ۲ ص ۵۰

و سرانجام در هنرهای رزمی نیز می‌توان از دختران

«برزین دهگان» نشان داد. این سه دختر که:

یکی چاه گوی و دگر چنگزن

سوم پای کوبد شکن بر شکن

ج ۵ ص ۳۱۲

با هنر نمودن در برابر بهرام شاه، دل از او می‌ربایند. نیز

شورانگیزی «آرزو» دختر «ماهیار گوهر فروش» هم در

برابر بهرام شاه در خور درنگ است:

زن چنگزن چنگ بربر گرفت

نخستین فروش مغان در گرفت

چو رود زرشم سخنگوی گشت

همه خانه از وی سمنبوی گشت

ج ۵ ص ۳۱۹

اما بی هیچ گمان «رستم» روشن‌ترین ستاره هنرهای

رزمی در آسمان بی‌مرز شاهنامه است که از هوش و

خردوری نیز بهره فراوان دارد. اگر از پهلوانیها و

دلاوریهای این هنرمند آزاده سخن نخواهیم گفت،

بدین علت است که:

هنرهای رستم به گرد جهان

همه آشکار است پیش مهران

«از شاهنامه‌ی چاپ دبیرسیاقی، «داستان سهراب»، بیت

۹۷۰»

چهره‌ی گزیده‌ی هنر کشورداری در شاهنامه به گمانم

وزیر بخرد کسری: «بوزجهمر» (بزرگمهر) است. گره

گشاییهای فراوان او در شاهنامه، بایستگیهای این

دستور دانا، را آشکار می‌دارد و او را در دانش و خرد،

سرآمد دیگران می‌سازد. از دیگر همپایگان او،

«جاماسب» و «ارسطو» هستند، که یکمی وزیر

«گشتاسب» است و آن دیگری، وزیر «اسکندر» اینان

هم در کشورداری و رهنمودن به شاهان سرزمین خود،

کارآمد و شایسته‌اند.

اما اگر بخواهیم تابناکترین سیمای هنرهای رزمی را در

شاهنامه بیابیم، به رای این قلمزن باید نشان آن بزرگ

استاد بریط نواز ایرانی، «باربد» جست:

که چون باربد کس چنان زخم رود

ندانند نه آن پهلوانی سرود

ج ۷ ص ۱۵۹

نخستین هنرنمایی «باربد» در برابر «خسرو پرویز»،

چنین روی می‌دهد که: «سرگش» مهتر نوازندگان

دربار خسرو پرویز، چون می‌شنود، هنرمندی که در

آوازخوانی و تصنیف‌سازی و سازنوازی بی‌مانند

است، برای هنرنمایی، عزم دیدار شاه دارد، با درم دادن

به سالاربار، هنرمند جوان را از راهیایی به پیشگاه شاه

یازمی دارد. ولی باربد به باغی که خسرو پرویز هنروروز

بدانجا می‌رفت، می‌رود و بر بالای درختی جای

می‌گیرد. او با برتن کردن، لباس سبز رنگ، همرنگ

درخت می‌شود و ساز خود نیز به زنگ سبز در می‌آورد.

هنگامی که خسرو پرویز به باغ می‌آید و جام

برمی‌گیرد، باربد:

سرودی به آواز خوش برکشید

که اکنون تو خوانیش داد آفرید

ج ۷ ص ۱۵۹

همانند آنچه که آمد، سپرده شدن «بهرام» پسر

«یزدگرد» است که برای آموختن هنرها به «منذر»

(Monzer) و «نعمان» واگذاشته می‌شود. «منذر» برای

پرورش بهرام سه موبد برمی‌گزیند، تا هر کدام از آنان

دسته‌ای از هنرها را به بهرام بیاموزد:

یکی تا دبیری بیاموزدش

دل از تیرگیها بیفرودش

یکی آنکه دانستن باز و یوز

بیاموزدش کان بود دلفروز

و دیگر که چوگان و تیر و کمان

همان گردش تیغ با بدگمان

چپ و راست پیچان عنان داشتن

میان یلان گردن افراشتن

سدبگر که از کار شاهنشاهان

زگفتار و کردار و کارآگهان

ج ۵ ص ۲۵۱ و ۲۵۲

و با گذرانیدن این آموزشها:

چنان گشت بهرام خسرو نژاد

که اندر هنر داد مردی یداد

هنر هرچه بگذشت برگوش او

بفرهنگ یازان شدی هوش او

بس از رسیدن به پایه‌ی هنرمندی است، که

آموزشهای او پایانی می‌گیرد:

به منذر چنین گفت کای پاک رای

گسی کن هنرمند را باز جای

ج ۵ ص ۲۵۲

سختیها و دشواریهایی که در راه آموختن هنرها

وجود دارد، به مانند سنگ محکی است که عیار جوان

هنر جو را می‌سنجد، باید از آزمایشها گذشت تا

سزاوار نام هنرمند شد:

جوان ارچه دانا بود با گهر

ابسی آزمایش نگیسرد هنر

بد و نیک هرگونه باید کشید

زهر شور و تلخی بیاید چشید

ج ۳ ص ۱۵۱

گفتنی است که آموختن هنرها، در اختصاص

مردان نیست. بلکه زنان نیز در همه‌ی گونه‌های هنری

که نامشان گذشت، توان یادگیری و هنرنمایی دارند. در

شاهنامه، زنانی چون، «پوراندهخت» و «آزرمیدخت» به

شاهی می‌رسند، زنانی هستند که چون «گردآفرید»

چنگجویی و دلاوری خود را به نمایش می‌گذارند،

آنسان که، «سهراب» پور جهان پهلوان رستم، از

خسرو پرویز و همراهان به شور می آیند و او را می جویند، اما نمی یابندش. خسرو، جام دویم، برمی گیرد، اینبار «بارید» سرود حماسی «پیکار گردش» می خواند:

زننده دگرگون بیاراست رود
برآورد ناگاه دیگر سرود
که پیکار گردش همی خواندند
همی نام از آواز او راندند
شنوندگان که سراسر گوش شده بودند باز به جستجوی خنیاگر می پردازند ولی کسی او را نمی بیند. پارسوم که خسرو جام بالا می برد، نوازنده سرود «سبز در سبز» می نوازد:

برآمد دگر باره آواز رود
دگر گونه تر ساخت بانگ سرود
همان سبز در سبز خوانی کنون
برین گونه سازند مکر و فسون
ج ۷ ص ۱۶۰

شاه دستور می دهد: او را بیابید تا: دهان و برش پسر زگوهر کنم
برین رود سازانش مهتر کنم
سرانجام خسرو که از یافتن هنرمند، درمانده است، از او می خواهد، تا خود را بنمایاند. بارید از درخت پایین می آید و شرح آنچه را که بر او گذشته است، می دهد. «داستان بارید رامشگر» در نامه نامور، به ایباتی می انجامد که برای حسن ختام در زیر آمده است:

چو این نامور نامه آید به بن
زمن روی کشور شود پرسخن
از آن پس نمیرم که من زنده ام
که تخم سخن من پراکنده ام
هر آنکس که دارد هوش و رای و دین
پس از مرگ برمن کند آفرین....

پی نوشت ها:

- ۱- «شاهنامه» مصحح «ژول مول» در هفت مجلد، چاپ شرکت سهامی کتابهای جیبی، سال ۱۳۶۹، چاپ چهارم، جلد ۶، صفحه ۲۷. همگی ایبات نمونه از همین منبع است مگر آنکه نشانی دیگر، داشته باشند.
- ۲- بنگرید به «فرهنگ نفیسی» از «ناظم الاطباء» زیر واژه ی «هنر».
- ۳- اشاره به حکایتی است از «گلستان سعدی». حکیمی در اندرز به پسران خود گوید:.....
هنر چشمه ی زاینده است و دولت پاینده و اگر هنرمند از دولت بیفتد غم نباشد که هنر در نفس خود دولت است، هر جا که رود قدر بیند و بر صدر نشیند و بی هنر لقمه چینه و سختی بیند.
- «گلستان سعدی» مصحح «غلامحسین یوسفی» چاپ اول سال ۱۳۴۸ ص ۱۵۴.
- ۴- «اسدی توسی» چکامه سرای نامبردار نیز بالاترین کس را، هنرمندترین کسان می داند:
توانگرتتر آن کس که خبرسندتر
چو والایتر آنکس هنرمندتر
«گوشناسنامه ی «اسدی توسی» به اهتمام «حبیب یغمایی» چاپ دوم سال ۱۳۵۴ ص ۱۲۷.
- ۵- بنگرید به «تاریخ گردیزی» تألیف «ابوسعید عبدالمی بن ضحاک ابن محمود گردیزی» مصحح «عبدالمی حبیبی» چاپ اول، سال ۱۳۶۳، ص ۳۹۹.
- ۶- «مجله التواریخ والقصص» به تصحیح «محمد تقی بهار» به «همت محمدرضایی» تاریخ ندارد. ص ۳۹۰ و ۳۹۱.
- ۷- همان مأخذ پیشین ص ۴۰۸.
- ۸- فرهنگ شاهنامه ی فردوسی (واژه نامه). تألیف

«عبدالحسین نوشین». تهران ۱۳۶۳. ذیل واژه ی «گوهر».

۹- «ابوشکور بلخی» سخن سرای نامور سده چهارم نیز گوید:
گهر گر شماری تو بیش از هنر
زبهر هنر شد گرامی گهر
«اشعار پراکنده ی قدیمترین شعرای فارسی زبان» به کوشش «نیلرلازار» چاپ ۱۳۶۱ ص ۱۰۰.

۱۰- «ترکی کیشی ابلاتی» سراینده ی استاد عصر سامانی هم به مردمی بودن هنرمند اشاره دارد:

رادمردی و سرد دانی چیست
با هنرتر ز خلق گویم کیست
آنکه با دوستان بداند ساخت
و آنکه با دشمنان بداند زیست
۱۱- در مقاله ی: «برتر از شاه» چاپ شده در ماهنامه ی «کلك» شماره ۱۰ ص ۹.

۱۲- در مقاله ی: «نام خدا و نام انسان» چاپ شده در ماهنامه ی کلك شماره ۱۲- ۱۱ ص ۱۸ و ۱۹

۱۳- «ناصر خسرو» شاعر خردپیشه نیز نزدیکی را در هنرآوری می داند، از این رو سرابید:

فرزند هنرهای خویشتن شو
تا همچو تو کس را پسر نباشد
و آنکه که هنر یافتی بنساید
گر جز هنرت خود پیر نباشد
و آنجا که تو باشی امیر باشی
هرچند به گردت حشر نباشد

گنجبور هنرهای خویش کردی
از گوهر تو به گهر نباشد
دیوان اشعار حکیم «ناصر خسرو قبادیانی» به اهتمام و تصحیح «مجتبی منویی» چاپ دوم ۱۳۶۷ ص ۱۲۱
۱۴- شاعر استاد «ابوزراعه (زرعه) ممری جرجانی» در گذشته ی سال ۳۲۹ هـ نیز در هنر بداختران گفته است:

هر آنکسی که نباشد زاخترش اقبال
بود همه هنر او به خلق نامقبول
شجاعتش همه دیوانگی، فصاحت حشو
سخاگراف و کریمی فساد و فضل فضول
«پشاهنگان شعر فارسی» به کوشش «محمد دهرسیاتی» چاپ اول ۱۳۵۱ ص ۱۶۸.

۱۵- «ناصر خسرو» هم در این باره گوید:
گنه و کاهلی خود بقضا برچه نهی
که چنین گفتن بی معنی کار سفاهت

در همان مرجع شماره ۱۳، ص ۴۶ آمده است.

۱۶- «ابوشکور» در این معنی سروده است:
نسبستی ز دانش ابر تخت و گاه
زدانشندگان بازجویند راه

اگر چه بمانند دیرودراز
به دانا بودنشان همیشه نیاز

مرجع شماره ۹ ص ۱۱۹.

۱۷- «فردوسی و سروده هایش» از «یوگنی ادواردویچ برتلس». ترجمه ی «سیروس ایزدی» چاپ اول، سال ۱۳۶۹ ص ۱۳۰.

